

علل اختلاف شیعیان عصر حضور در تشخیص مصداق امام

پدیدآورده (ها) : کاظمی نجف آبادی، روح الله
فلسفه و کلام :: امامت پژوهی :: زمستان 1393، سال چهارم - شماره 4
از 43 تا 84
آدرس ثابت : http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1121683

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 17/01/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائهٔ مجلات عرضه شده در پایگاه،مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.

پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

فصلنامهٔ امامت‌پژوهی
سال چهارم، شمارهٔ چهارم
صفحـــــهٔ ۴۳ ـ ۸۳

علل اختلاف شیعیان عصر حضور در تشخیص مصداق امام*

[روح‌الله کاظمی نجف‌آبادی[۱]]

چکیده

مطالعهٔ تاریخ شیعه در عصر حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهد در زمان شهادت هریک از ائمه علیهم‌السلام برخی از افراد جامعهٔ شیعی در تشخیص مصداق امام دچار سرگردانی شده و این سرگردانی بستری برای بروز گرایش‌های مختلف در این خصوص می‌گردیده است. برخی گفته‌اند این سرگردانی و اختلافات حاکی از مجعول بودن نصوص دالّ بر اسامی ائمه است؛ لکن در ردّ این استدلال باید گفت این نصوص وجود داشته، اما به دلیل تقیّه مخفی بوده است و همین امر بستری برای تأثیر سایر عوامل در بروز این اختلافات فراهم کرده است؛ عواملی همچون نقش‌آفرینی خواص، آموزه‌های مهدویت و چالش‌های مرتبط با آن، نوع نگرش جامعهٔ شیعی به ملاک‌های مطرح در خصوص تشخیص امام و درنهایت فاصله داشتن برخی شیعیان از مرکز رهبری جامعهٔ شیعی.

کلیدواژه‌ها: مصداق امام، رهبری جامعهٔ شیعه، تعیین امام، اختلاف شیعیان.

---

* تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۰۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۱.

۱. دانش‌آموختهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم و فارغ‌التحصیل مرکز تخصصی امامت اهل بیت علیهم‌السلام
roohollah.kazemi@gmail.com

www.noormags.ir

مقدمه

تشخیص مصداق امام در جامعهٔ شیعه در عصر حضور، آن‌گونه که شاید امروز بنماید، مسئله‌ای بی چالش نبوده است. مطالعه‌ای گذرا دربارهٔ این بازهٔ تاریخی از حیات شیعه به‌خوبی از بروز تردیدهایی برای حداقل بخشی از جامعهٔ شیعه در مواجهه با مسئلهٔ تشخیص مصداق امام حکایت می‌کند که در مواردی حتی دامن‌گیر برخی از خواص مرتبط با اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز می‌گردیده است. از آنجاکه وجود این تردیدها در مواردی منجر به پیدایش فرقه‌هایی در درون شیعه شده است، می‌توان ردپای این تردیدها را به‌وضوح در آثار مرتبط با موضوع فِرَق شیعه پی‌جویی نمود.[1]

آنچه پرداختن به این موضوع را حائز اهمیت می‌نماید این نکته است که از دیرباز تاکنون برخی درصدد برآمده‌اند تا با بزرگ‌نمایی وجود این تردیدها بر این شبهه دامن زنند که امامت شیعی در ابتدا مبتنی بر نصب نبوده و شیعیان نخستین، از پیش معیّن بودن امامان را باور نداشته‌اند. درنتیجه، وجود این گزارش‌ها دلیلی بر مجعول بودن روایات دالّ بر تعداد و اسامی امامان شیعه دانسته شده است.[2]

این شبهه مبتنی بر این استدلال است که تنها راه توجیه این سرگردانی‌ها، قول به عدم وجود نصوص دال بر اسامی ائمه علیهم‌السلام است؛ حال‌آنکه در برابر این فرضیه، فرضیهٔ دیگری وجود دارد که معتقد است این نصوص وجود داشته است، اما به دلیل فضای اختناق و تقیّه، از دسترس عموم و حتی برخی از خواص اصحاب اهل‌بیت علیهم‌السلام خارج گردیده و سرگردانی‌هایی موجب شده‌اند. سپس عواملی دیگر به‌طور فزاینده بر این سرگردانی‌ها دامن زده است.

گرچه ارائهٔ شواهد به میزانی که این فرضیه را در حد یک احتمال موجّه نماید،

---

۱. به‌عنوان نمونه ر.ک: نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعة*.

۲. صدوق، محمد بن علی ابن‌بابویه، *کمال‌الدین و تمام النعمة*، ۷۴/۱ و همچنین الکاتب، احمد، *تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایة الفقیه*، ۱۱۰.

www.noormags.ir

در تأمین هدف کافی است، لکن این نوشتار به دنبال آن است تا با روشی تاریخی ـ تحلیلی، شواهدی ارائه نماید تا اثبات کند این فرضیه تنها فرضیهٔ قابل‌اثبات در این زمینه بوده است و شبههٔ مطرح در این خصوص، بالجمله مردود است.

براساس جستجوهای نگارنده درمجموع پنج عامل در این خصوص تأثیرگذار هستند که در ادامه بدانها خواهیم پرداخت.[1]

لازم به ذکر است که پیش‌ازاین از نگارنده نوشتاری با موضوع «تحیّر شیعیان در شناخت امام و نقش تقیّه در آن» به چاپ رسیده است. با توجه به نقش محوری عامل تقیّه و زمینه‌سازی آن برای سایر عوامل قابل‌طرح، متواضعانه مطالعهٔ آن نوشتار را به خوانندهٔ گرامی توصیه می‌کنم؛ اگرچه در این نوشتار نیز به اجمال بدان اشاره می‌شود.[2]

۱ـ عامل اول: فضای اختناق و تقیّهٔ حاکم بر جامعهٔ شیعه و تبعات آن

این عامل دست‌کم از دو طریق در چگونگی تعامل شیعیان با امام تأثیر داشت. از سویی در تعاملات علمی شیعیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام تقیّه اقتضاء می‌نمود که ایشان متناسب با شرایط و با عنایت به ظرفیّت مخاطبین و در نظر گرفتن نوع مطلب، به مخاطب پاسخ دهند و درنتیجه ممکن بود در تبیین یک پرسش، پاسخ‌های متعدد و متفاوتی ارائه گردد. در مواردی مخاطب به دلیل عدم درک صحیح از فضای حاکم، این اختلاف در ارائهٔ جواب را ناشی از عدم علم امام به‌واقع دانسته و درنتیجه از اعتقاد به امامت وی روی‌گردان می‌شد![3]

---

۱. در این خصوص گرچه داعیه‌ای بر استقراء تام نداریم، لکن نگاهی به ارجاعات موجود در متن و همچنین فهرست منابع ارائه گردیده می‌تواند این مدّعا را تأیید کند.

۲. فصلنامهٔ تخصصی امامت پژوهی، سال چهارم، شمارهٔ ۱۳، تابستان ۹۳، ۱۱۵-۱۳۶.

۳. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۲۳۷.

www.noormags.ir

همچنین اختناق حاکم بر جامعهٔ شیعیان باعث می‌گردیده است ازیک‌طرف شیعیان امکان بررسی و تحقیق کامل در شناخت امام یا جانشین وی را نیافته، و از سوی دیگر اهل‌بیت علیهم‌السلام نیزقدرت تبیین و روشنگری را از دست بدهند و درنتیجه شیعیان در تشخیص مصداق حقیقی امام، خصوصاً در زمان شهادت یکی از ایشان، با چالش مواجه گردند.

شواهد متعدد نشان می‌دهد که تحت تأثیرهمین عامل، روایاتی که در مقام بیان تعداد، ترتیب و اسامی ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند از دسترس عموم مردم و حتی در مواردی خواص نزدیک به اهل‌بیت علیهم‌السلام خارج گردیده و به تردیدها در این زمینه دامن زده است.

در اینجا لازم است بر این نکته تأکید نماییم که تقیّه عاملی محوری در این زمینه به شمار می‌آید و سایرعوامل که در ادامه خواهد آمد در سایهٔ تقیّه و به‌عنوان عاملی فزاینده اثربخش هستند. برهمین اساس و ازآنجاکه شواهد دالّ بر این مدّعا در جای خود به‌تفصیل ارائه گردیده و فراتراز گنجایش این نوشتار است، از توضیح بیشتر خودداری نموده و خوانندهٔ گرامی را به‌تفصیل مطلب در مقالهٔ نگارنده در شمارهٔ ۱۳ فصلنامهٔ امامت پژوهی ارجاع می‌دهم.

۲ـ عامل دوم: جایگاه یا عملکرد خواصّ

همیشه و در طول تاریخ، افرادی که از جایگاه مرجعیت برای حلّ مسائل و رفع مشکلات اطرافیان برخوردار بوده و از خواصّ اجتماع به شمار می‌آمده‌اند، نقش عمده‌ای در هدایت یا انحراف جامعه ایفا نموده‌اند. این افراد همان‌گونه که بازویی توانا برای رهبری و مدیریت جامعه به شمار می‌روند، می‌توانند عاملی مؤثردر تضعیف و به چالش کشیده شدن آن نیزبه حساب آیند. مسئلهٔ موردبررسی این نوشتار نیز از تأثیر این عامل تعیین‌کننده بی‌بهره نیست.

www.noormags.ir

نقش و تأثیر خواصّ در ایجاد سردرگمی در تشخیص مصداق امام را می‌توان در دو بخش موردبررسی قرارداد.

۲ـ۱ـ سوءاستفاده و یا سوءبرداشت اطرافیان از جایگاه یا عملکرد خواصّ

در مواردی مشاهده می‌شود که خواصّ جامعه گرچه ممکن است در نیّت و عملکرد از هرگونه سوء ظنّی مبرّا باشند، امّا این اطرافیان وی هستند که با کج‌اندیشی و کج روی خویش، از جایگاه و عملکرد وی در مسیر اهداف خود بهره می‌برند.

در اینجا و قبل از برشمردن مصادیق این عامل، بر این نکته تأکید می‌کنیم که صرف اثبات این موارد در حد یک احتمال، در اثبات مدّعای این نگاشته کفایت می‌کند؛ لذا نمی‌توان اشکال گرفت که این موارد مصادره به مطلوب بوده و خود می‌تواند متأثّر از فقدان نصّ باشد. به‌هرروی، در بررسی چگونگی تأثیر خواصّ جامعهٔ شیعیان در ایجاد تردید نسبت به شناخت مصداق امام با این رویکرد، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

۲ـ۱ـ۱ـ جایگاه و عملکرد جناب محمّد حنفیه رحمه‌الله

یکی از افرادی که در زمانی حسّاس، جایگاه وی و حواشی اطراف او، تأثیری ویژه در مصداق شناسی رهبری شیعه داشت، شخصیّت جناب محمّد حنفیه رحمه‌الله بود. وی که از فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مورد محبّت فراوان و سفارش حضرت بود،[1] از نزدیک با جریان‌های بیت امامت آشنایی داشت. اینکه آیا محمّد حنفیه نسبت به مقام امامت چشم داشت یا نه، مبهم بوده و برای نفی یا اثبات هرطرف شواهدی وجود دارد.

از سویی روایاتی وجود دارد که وی در هنگام وصیّت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امامت حسنین و همچنین امامت امام سجّاد علیه‌السلام، حضور داشته است[2] و جلالت شأن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۲/ ۴۶ و همچنین: مفید، محمد بن محمد، *الامالی*، ۲۲۲.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۳۴.

www.noormags.ir

وی مانع از آن می‌گردد که قائل شویم منکر حقیقت گردیده است. از سویی دیگر، گذشته از روایتی که طبق آن امام حسن علیه‌السلام محمّد حنفیه را از حسادت نسبت به برادر خویش، امام حسین علیه‌السلام، برحذر می‌دارد[1]، روایت صحیح و صریحی وجود دارد که براساس آن وی پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، نزد حضرت سجّاد علیه‌السلام رفته و ضمن بیان جملاتی، مدّعی مقام امامت می‌گردد و امام سجّاد علیه‌السلام وی را به حکَم قرار دادن و شهادت گرفتن از حجرالاسود دعوت می‌نمایند؛ او نیز پس از شهادت حجرالاسود برحقّانیت امام سجّاد علیه‌السلام برحقیقت واقف گردیده و آن را با صدق نیّت پذیرفته و بدان گردن می‌نهد.[2] گرچه افرادی چون راوندی،[3] مولی صالح مازندرانی[4] و علاّمه مجلسی[5] درصدد برآمده‌اند که این روایت را توجیه نمایند ـ به این مضمون که جناب محمّد حنفیه رحمه‌الله خود براین حقیقت واقف بوده و صرفاً به جهت رفع شبهات اطرافیان در مورد خود، خصوصاً کیسانیه، اقدام به چنین گفتار و رفتاری نموده‌اند ـ امّا این توجیه به جهاتی غیرقابل‌قبول به نظر می‌رسد. از جهتی متن و محتوای این گفتگو با این توجیه در تضاد است؛ و از جهت دیگر مستلزم آن است که این ماجرا به‌طور آشکار و در حضور موافقین و مخالفین صورت گرفته باشد؛ حال‌آنکه اولاً فضای تقیّه در آن زمان، این اجازه را به حضرت نمی‌داده است؛ ثانیاً براساس متن روایت، گفت‌وگوی محمّد حنفیّه با حضرت در خلوت روی داده است؛ ثالثاً این ماجرا را بعدها امام باقر علیه‌السلام روایت نموده و از زبان اصحاب شنیده نشده است.[6]

---

۱. همان، ۴۶/۲.

۲. همان، ۱۸۲/۲.

۳. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *الخرائج والجرائح*، ۲۵۸/۱.

۴. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی*، ۲۶۹/۶.

۵. مجلسی، محمد باقر، *مرآة العقول*، ۸۶/۴.

۶. در برخی نقل‌ها این روایت از زبان ابوخالد کابلی نقل شد و وی واسطه و قاصد محمد حنفیه در مذاکراتش با امام به شمار آمده، ولی گویا این امر پذیرفتنی نیست؛ زیرا

www.noormags.ir

به‌هرتقدیر، گذشته از اینکه آیا محمّد حنفیّه در ابتدا چنین برداشتی داشته است یا نه، این مسئله بدیهی است که وی بر این عقیده استوار نمانده و امامت امام سجاد علیه‌السلام را از جان‌ودل پذیرفته و کسانی را که به صدق نیّتشان یقین می‌یافته، مانند ابوخالد کابلی، به این حقیقت رهنمون می‌کرده است. لکن در این میان گروهی چون کیسانیه و یا همان مختاریه با توجّه به جایگاه محمّد حنفیه در خاندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام با توجیهاتی چون اینکه وی در جنگ جمل پرچم‌دار امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده، مانند خود حضرت که پرچم‌دار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، و یا اینکه حضرت در مورد وی فرموده: «انتَ ابنی حقّاً» و دلایلی شبیه آنها، وی را امام پس از حسنین علیهماالسلام و حتّی برخی از ایشان مقدّم بر حسنین علیهماالسلام دانسته و پس از مرگ وی نیز قائل به حیات و مهدی بودن او شدند.[1]

این تفکر تا مدّت‌ها زمینه را برای شبهه افکنی افرادی چون حیان سرّاج[2] و درنتیجه تحیّر برخی شیعیان چون سیّد حمیری[3] فراهم نموده بود.

۲ـ۱ـ۲ـ جایگاه و عملکرد جناب زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام

از دیگر شخصیت‌هایی که گرچه خود حسن نیّت داشت، امّا اطرافیان از جایگاه و عملکرد وی دچار سوءبرداشت شده و یا از آن سوءاستفاده نمودند، می‌توان به جناب زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام اشاره نمود.

آن‌گونه که از روایات برمی‌آید، نحوهٔ هدایت یافتن ابوخالد، با این نقل منافات دارد. ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ص ۱۲۰ و همچنین مسعودی، علی بن الحسین، *اثبات الوصیة*، ص ۱۷۵ و همچنین کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۵۲۹/۲. از سوی دیگر، در برخی روایات تصریح شده که خود ابوخالد نیز به‌وسیلهٔ محمد حنفیه از این ماجرا مطّلع گردیده است. ر.ک: طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، ۲۵۹.

۱. مفید، محمد بن محمد، *الفصول المختارة*، ۲۹۶ و ۲۹۷

۲. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۳۱۴.

۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، ۳۳/۱.

www.noormags.ir

در مورد شخصیت و خلوص نیّت جناب زید ﷺ گزارش‌های متفاوتی در دست است؛ بخشی از این روایات بیانگر آن است که زید خود را لایق مقام امامت دانسته و به همین جهت هم قیام نموده است.[1] بخشی دیگر از روایات تصریح دارند که وی صدق نیت داشته است و هدفش بازگرداندن امامت به اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده و اگر به پیروزی می‌رسید، به این وعده عمل می‌نمود.[2] در این مورد، به جهت اختصار، کلام چند تن از صاحب‌نظران را در این خصوص شاهد می‌آوریم. شیخ مفید ﷺ می‌گوید:

> زید بن علی بن الحسین پس از برادرش ابی جعفر علیه‌السلام در میان سایر برادرانش شاخص و افضل بود. وی عابد و باتقوا، فقیه و بخشنده و بی‌باک بود. جهت امربه‌معروف و نهی از منکر و انتقام خون امام حسین علیه‌السلام قیام مسلّحانه نمود... بسیاری از شیعیان به امامت وی اعتقاد پیدا کردند و علّت این عقیده این بود که وی با قیام مسلّحانه به «الرّضا من آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله» دعوت نمود و شیعیان پنداشتند که وی خود را می‌گوید و حال‌آنکه وی به خود دعوت نمی‌کرد، چون می‌دانست که برادرش امام باقر علیه‌السلام در امامت مقدّم بر او است و او نیز هنگام وفاتش به فرزندش امام صادق علیه‌السلام سفارش نموده است.[3]

همچنین مرحوم مجلسی در شرح روایتی از *کافی* که به مناظرهٔ زید با امام باقر علیه‌السلام در مسئلهٔ امامت اشاره دارد،[4] در خصوص وی چنین قضاوت می‌نماید:

> بدان که اخبار در مورد زید مختلف است؛ بخشی از این اخبار بر مذمّت و بلکه کفر وی دلالت می‌کنند؛ زیرا دلالت دارند که وی ادّعای امامت

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱/ ۴۲۳ و ۲/ ۲۰۶.
۲. همان، ۱۵/ ۵۹۸.
۳. مفید، محمد بن محمد، *الأرشاد*، ۲/ ۱۷۱ و ۱۷۲.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۰۶.

www.noormags.ir

کرده و امامت ائمّهٔ برحقّ را انکار نموده است و این مستلزم کفر است، مانند این خبر؛ و اکثر اخبار دلالت دارد بر این‌که وی موردتقدیر بوده و ادّعای امامت نداشته و قائل به امامت امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام بوده است. وی تنها به جهت انتقام خون امام حسین علیه‌السلام و امربه‌معروف و نهی از منکر قیام نموده و به فرد مورد رضایت از آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت می‌نمود و قصد این را داشته که در صورت پیروزی، مسئله را به برترین و عالم‌ترین اهل‌بیت علیهم‌السلام واگذار نماید. اکثر علمای شیعه در مورد زید بر این عقیده هستند و بلکه من در میان سخنان ایشان جز این ندیدم. گفته شده است و وی در خفاء از امام علیه‌السلام اذن داشته است که اخبار فراوان دالّ بر گریهٔ امام صادق علیه‌السلام بر وی و ترحّم و دعای در حقّ وی، شاهدی بر این مطلب است؛ درصورتی‌که اگر بر ادّعای امامت جان داده بود، مستحقّ اینها نبود.[1]

وی سپس روایاتی در خصوص نیت و هدف زید از قیامش را شاهد می‌آورد.

آیت‌الله خویی رحمه‌الله نیز پس از بررسی روایات مدح و ذمّ در مورد جناب زید رضی‌الله‌عنه، به لحاظ سند و دلالت چنین می‌گوید:

از آنچه ذکر گردید چنین حاصل آمد که زید، بزرگوار و ستوده است و در این زمینه آنچه بتواند بر ایراد داشتن عمل زید و انحراف او دلالت داشته باشد، وجود ندارد.[2]

به‌هرروی گرچه وی هیچ‌گاه به امامت خویش دعوت نکرد، امّا عملکردش در قیام مسلّحانه زمینه را برای تحیّر و سرگردانی شیعیان از سویی و سوءاستفادهٔ برخی از این سرگردانی از سوی دیگر، فراهم نمود. همان‌گونه که مرحوم

۱. مجلسی، محمد باقر، *مرآة العقول*، ۴/ ۱۱۸-۱۲۰.

۲. خوئی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، ۷/ ۳۵۶: «فتحصل مما ذکرنا أنّ زیداً جلیلٌ ممدوحٌ و لیس هنا شیءٌ یدلّ علی قدحٍ فیه أو انحرافه».

www.noormags.ir

مفید[1] و مرحوم خزّاز[2] تصریح می‌کنند، عدم همراهی زید از سوی امام صادق علیه‌السلام به جهت شرایط خفقان موجود، این توهّم را در شیعیان ایجاد کرد که زید نه به امام صادق علیه‌السلام که به خویش دعوت می‌نموده است و کسانی که بعدها از سران زیدیه به شمار آمدند، به‌ویژه بزرگان شاخهٔ حسنی که به فعالیت‌های ایشان خواهیم پرداخت، از این توهّم، سوءاستفاده نموده و تفکّراتی را به نام زید و یارانش رواج داده و فرقهٔ زیدیه را تأسیس نمودند؛[3] فرقه‌ای که به تعبیر مرحوم صدوق، اشدّ فِرَق در مقابل امامیّه بودند.[4]

نکته‌ای که در اینجا قابل‌ذکر است و به آن بیشتر خواهیم پرداخت این است که همراستا با دیدگاه مرحوم خویی،[5] باید گفت به جهت شرایط تقیه و خفقان موجود در جامعه، زید و اطرافیانش قدرت تبیین حقیقت و تصحیح اندیشهٔ مخاطبین خود را نداشته و همین مسئله به تبعات سوء عملکرد زید دامن می‌زد. بنابراین در خصوص زید، هم مسئلهٔ خفقان حاکم بر جامعه که پیشتر ذکر گردید و هم عملکرد وی، تأثیرگذار بود.

۲ـ۱ـ۳ـ جایگاه اسماعیل بن جعفر علیه‌السلام و محمّد بن علی الهادی علیه‌السلام

دو شخصیت دیگری که جایگاه ایشان در بروز تردیدهایی برای شیعیان تأثیرگذار بوده و زمینه را برای سوءاستفاده برخی از اطرافیان فراهم نمود، جناب اسماعیل علیه‌السلام

۱. مفید، محمد بن محمد، همان، ۱۷۲/۲.

۲. خزّاز قمّی، محمد بن علی، *کفایة الأثر*، ۳۰۵.

۳. همان‌گونه که محققین در این زمینه به‌درستی اشاره نموده‌اند، جناب زید خودش دارای تفکر فقهی و اعتقادی ویژه و مستقلی نبوده است که بر مبنای آن فرقهٔ زیدیه با مختصات موجود شکل گیرد؛ بلکه این موارد از ساخته‌های پیشوایان زیدی پس از زید و فرزندش یحیی بوده که به تفکرات اهل سنّت نزدیک‌تر است تا شیعیان. ر.ک: سبحانی، جعفر، *الملل و النحل*، ۱۶۳/۷-۱۸۰.

۴. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، ۱۲۶/۱.

۵. خوئی، ابوالقاسم، همان، ۳۵۵/۷.

www.noormags.ir

فرزند امام صادق علیه‌السلام و جناب سیّد محمّد رحمه‌الله فرزند امام هادی علیه‌السلام هستند که به جهت شباهت کامل این دو مورد در چگونگی تأثیرگذاری، آن‌ها را در کنار هم بررسی می‌نماییم.

در بیان جایگاه و شخصیت جناب اسماعیل رحمه‌الله به کلام مرحوم شیخ مفید ارجاع می‌دهیم، در آنجا که می‌گوید:

> اسماعیل در میان برادران از همه بزرگ‌تر بود و پدرش به وی محبّت فراوان می‌نمود و بسیار به او نیکی و شفقت روا می‌داشت. ازآنجاکه وی فرزند بزرگ‌تر بود و امام علیه‌السلام نسبت به وی بسیار تمایل داشت و او را بزرگ می‌داشت، گروهی از شیعیان گمان می‌کردند که او امام پس از حضرت صادق علیه‌السلام و جانشین پدر است. اسماعیل در زمان حیات پدرش در عریض مدینه از دنیا رفت و پیکر او بر دوش مردانی به‌سوی پدرش در مدینه حمل گردید تا در بقیع به خاک سپرده شد. روایت شده است که ابی‌عبدالله علیه‌السلام در مرگ وی بسیار بی‌تابی نموده و اظهار غم و اندوه فراوان کرد؛ پیشاپیش تابوت او با پای برهنه و بدون ردا حرکت می‌کرد و چند مرتبه قبل از دفن دستور داد تابوت را بر زمین نهادند و حضرت چهرهٔ اسماعیل را عیان نمود تا مرگ وی را نزد کسانی که به امامت وی مظنون بودند، محقّق نماید و در زمان حیات خویش شبهه را از ایشان بزداید. با مرگ اسماعیل کسانی که به امامت وی اعتقاد داشتند، از عقیدهٔ خود برگشتند؛ ولی دستهٔ اندکی بر حیات اسماعیل پافشاری کردند که ایشان هم از خواصّ اصحاب امام صادق علیه‌السلام و روات ایشان نبوده، بلکه از مناطق دوردست بودند.[1]

شدّت این علاقهٔ حضرت تا آنجا است که حضرت از خداوند درخواست نموده که

۱. مفید، محمد بن محمد، همان، ۲/ ۲۰۹.

www.noormags.ir

اسـماعیل پس از وی زنده بماند،[1] امّا همان‌گونه که خود امام صادق علیه‌السلام در تسـلیت وفـات اسـماعیل به مفضّل، به این نکته اشـاره می‌نماید، مشـیت الهی بـر غیر از این قرار گرفته بود.[2]

به‌هـرروی، بـا توجّـه بـه آنچـه گذشـت و همان‌گونه کـه در کلام شـیخ مفید رحمه‌الله اشـاره گردیـد، گروهـی از شـیعیان در زمـان امـام صـادق علیه‌السلام گمـان داشـتند که اسـماعیل جانشین حضرت در امر امامت است.[3] حتّی بنا بر برخی گزارش‌ها، گروهی از ایشان در اصرار بر مدّعای خود با موالیان موسـی بن جعفر علیهماالسلام مباهله نمودند.[4]

گرچـه بـا مشـاهدهٔ مـرگ اسـماعیل، غالـب ایشـان از عقیدهٔ خویـش بازگشـتند، ولی همان‌گونه که در بخش قبل گذشت، با شهادت امام صادق علیه‌السلام مسئله پررنگ شده و گروهی با سوءاستفاده از جریان اسماعیل، انشعابات و فرقه‌هایی را در بدنهٔ جامعهٔ شـیعی ایجاد کرده و زمینهٔ تردیدافکنی و ابهام‌آفرینی را فراهم نمودند[5]. مجموعهٔ این ابهامات را در موارد زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱ـ تخطئهٔ امام صادق علیه‌السلام به این بهانه که حضرت از امامت اسماعیل خبر داده و با مـرگ وی ـ نعوذبـالله ـ کذب حضرت آشـکار گردیده و این نشـانهٔ عدم حقّانیّت خود آن حضرت در امامت است؛

۲ـ حیات اسماعیل و تقیّه بودن عمل حضرت در ظاهرسازی دفن وی؛

۳ـ فوت اسماعیل و جانشینی محمّد فرزند وی؛

شـخصیت دیگری از امامزادگان کـه جایگاه وی نسبت به پدرش همانند جایگاه

---

۱. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۲۱۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳/ ۲۳۷.

۳. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۳۲۱ و ۳۲۵ و همچنین: صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، همان، ۲/ ۶۵۷ و همچنین: مسعودی، علی بن الحسین، همان، ۱۹۲.

۴. همان.

۵. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعة*، ۶۵-۶۸.

www.noormags.ir

جناب اسماعیل رحمه‌الله نسبت به امام صادق علیه‌السلام بود و سرنوشتی همچون او نیز یافت،[1] جناب سیّد محمّد رحمه‌الله، فرزند امام هادی علیه‌السلام، بود. وی که فرزند ارشد[2] امام بود، در میان شیعیان به‌عنوان جانشین حضرت شناخته شده بود،[3] به‌گونه‌ای که وجود و شخصیت امام عسکری علیه‌السلام را در زمان پدر در پرده قرار داده بود و برخی از شیعیان، حضرت را نمی‌شناختند.[4] امّا با درگذشت محمّد، حقیقت آشکار گردید و توجّه شیعیان به جانشین حقیقی حضرت، یعنی امام حسن عسکری علیه‌السلام، معطوف گردید؛ لکن در این میان گروهی از منحرفین و مطرودین از جامعهٔ شیعی، فرصت را غنیمت شمرده و با استفاده از جایگاه وی و شبهات مرتبط با آن، به تردید افکنی در میان شیعیان در مورد مسئلهٔ امامت و رهبری جامعهٔ شیعه پرداختند. آن‌گونه که خصیبی در *النهایة الکبری* مطرح می‌کند، سلسله‌جنبان این انحراف یکی از غلات به نام فارس بن حاتم معروف به ابن ماهویه و اطرافیان او بوده‌اند. وی می‌گوید بعد از امام هادی علیه‌السلام همهٔ شیعیان متوجّه امام عسکری علیه‌السلام گردیدند، جز طرفداران فارس بن حاتم بن ماهویه که قائل به امامت جعفر بن علی (کذّاب) شدند. آن‌ها می‌گفتند امام هادی علیه‌السلام در زمان حیاتش به امامت محمّد توصیه می‌نموده است؛ درحالی‌که وی در زمان امام هادی علیه‌السلام از دنیا رفت و حضرت چهار سال و ده ماه، پس از وی هنوز در قید حیات بودند. امّا ابن ماهویه مدّعی بود که به دستور امام هادی علیه‌السلام باب و واسطهٔ محمّد است. پس از شهادت امام هادی علیه‌السلام بین شیعیان شک و تردید حاصل شد و درحالی‌که حقّ و امامت با امام عسکری علیه‌السلام بود، جعفر بن

---

۱. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۸۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ۵۰/ ۲۴۱.

۳. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۲۰۱ همچنین: اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة*، ۲/ ۴۰۵.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۱۱۴ و ۱۱۷.

www.noormags.ir

علی ادّعا نمود که پس از ابن ماهویه او باب و واسطهٔ محمّد گردیده است.[1] البته در مورد جعفر، از نظر هواداران او، این ظاهر قضیه است و حقیقت چیز دیگری است که در بررسی وضعیت جعفر کذّاب به آن خواهیم پرداخت.

به هر تقدیر مشاهده می‌شود که جایگاه و کرامت محمّد بن علی الهادی ﷺ در بروز تردید در مسئلهٔ امامت و سوءاستفادهٔ از آن تأثیرگذار بوده است.

در اینجا باید بر این نکته تأکید گردد که در این دو مورد، تنها جایگاه این دو شخصیت نزد امام است که زمینه را برای سوءاستفادهٔ برخی و تحیّر برخی دیگر فراهم نموده است و عملکرد ایشان هرگز مدّنظر نیست.

۲ـ۲ـ سوءاستفادهٔ خواصّ از جایگاه و موقعیت خود

گذشته از موارد فوق که حاکی از سوءاستفادهٔ اطرافیان از جایگاه و عملکرد خواصّ است، در مواردی مشاهده می‌گردد این خودِ خواصّ هستند که با فرصت شمردن جایگاه خویش و به اغراض مختلف، در کسب جایگاه امامت و رهبری جامعه و دامن زدن به تردیدها در این خصوص کوشش کرده‌اند. در ادامه به مواردی از این دست اشاره می‌کنیم.

۲ـ۲ـ۱ـ عبدالله فرزند امام صادق علیه‌السلام معروف به افطح

در مورد عبدالله افطح و عملکرد او باید گفت بنا بر آنچه امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بیان نموده‌اند، خود عبدالله نسبت به مقام امامت چشم داشته و سوء نیّت وی در این زمینه تأثیرگذار بوده است. امام صادق علیه‌السلام تعرّض وی به مقام امامت را پیش‌گویی نموده و با اشاره به عمر کوتاه وی پس از خویش، موسی بن جعفر علیهماالسلام را به سکوت در این مورد فرامی‌خواند.[2] امام کاظم علیه‌السلام نیز در مواجهه با افراد مورد

۱. خصیبی، حسین بن حمدان، *الهدایة الکبری*، ۳۸۴ -۳۹۱.
۲. طبری، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، ۳۲۸.

www.noormags.ir

وثوق خویش، پرده از سوءنیت عبدالله برداشته و متذکر می‌شدند که «یرید عبدُالله أنْ لایعبد الله!»[1] آن‌گونه که روایات اشاره می‌کنند، امام صادق علیه‌السلام، به جهت شرایط تقیّه و در راستای اخفای امر امامت بر دشمنان، خصوصاً منصور دوانیقی، عبدالله را در ظاهر جزء اوصیای خود قرارداد. آگاهان و اهل اطّلاع از شیعیان، مانند ابوحمزهٔ ثمالی، از تفسیر و تفصیل این وصیّت به خوبی آگاه بودند؛ چنان‌که ابوحمزه در خصوص این وصیت می‌گوید:

> امام صادق علیه‌السلام با این وصیت بر فرزند کوچک‌تر دلالت کرد و بر فرزند بزرگ‌تر منّت نهاد و امر عظیم امامت را مستور نگاه داشت.[2]

وقتی از او تفسیر این کلامش را خواستند، این‌گونه توضیح داد که وصی قرار گرفتن موسی بن جعفر نشان از آن دارد که فرزند بزرگ‌تر برای مقام امامت صلاحیت نداشته و دچار آفت است و صلاحیت از آنِ موسی بن جعفر علیهماالسلام است؛ و با وصیّ قرار دادن منصور، بهانه را از وی برای تعرّض به جانشین حضرت گرفت؛ چراکه اگر او سؤال کند که وصیّ جعفر کیست، خواهند گفت خود تو هستی!

امّا بی‌شک، این وصیت، در کنار فرزند بزرگ‌تر بودن عبدالله، می‌توانست زمینه را برای تحیّر ضعفای شیعه فراهم سازد؛ و گرچه در ابتدا جمع کثیری نیز برگرد وی اجتماع نموده بودند، امّا با روشنگری بزرگانی چون هشام بن سالم و مؤمن طاق که خود به هدایت امام کاظم علیه‌السلام از چنگال شک و تردید رهایی یافته بودند، جمعیت از گرد وی پراکنده شدند، به‌جز افراد معدودی چون عمّار ساباطی و همراهان وی.[3]

همان‌گونه که گفته شد، عمر عبدالله پس از امام صادق علیه‌السلام چندان به دنیا نبود و تنها پس از هفتاد روز[4] درگذشت و غالب آن معدود فطحیان نیز به امامت امام کاظم علیه‌السلام

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۱۹۳.
۲. قطب الدین راوندی، سعید بن هبةالله، *الخرائج والجرائح*، ۱/ ۳۲۸.
۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۱۹۱.
۴. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۲۵۴.

www.noormags.ir

رجوع نمودند[1]. بی‌شک فرزند پسر نداشتن عبدالله می‌توانسته در این مسئله مؤثر بوده باشد.[2]

۲ـ۲ـ ۲ـ تحرّکات بنی الحسن علیهم‌السلام

ازجمله کسانی که با پشتوانهٔ نَسَبی و اجتماعی خویش درصدد دست‌اندازی به جایگاه رهبری در جامعهٔ شیعی بوده و در این زمینه فعالیت‌های گسترده‌ای نیز ترتیب دادند، می‌توان به شاخه‌ای از فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السلام با سردمداری عبدالله محض، فرزند حسن مثنّی، اشاره نمود.

اگرچه هیچ‌یک از فرزندان امام حسن علیه‌السلام پس از وی و عمویشان امام حسین علیه‌السلام ادّعای امامت نکرد و حتّی برخی چون عبدالله، عمرو قاسم در کربلا جان خویش را فدای امام حسین علیه‌السلام نموده و برخی چون حسن مثنّی، طعم اسارت را چشیدند،[3] امّا این رویه در نوادگان امام حسن مجتبی علیه‌السلام، از حسن مثنّی، تداوم نیافت و عبدالله محض، فرزند وی، در راستای کسب جایگاه امامت و رهبری شیعیان و با توجّه به احترامی که نزد مردم به جهت نسبش داشت،[4] تحرّکاتی را آغاز نمود. در این راستا وی در زمان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام ادّعای امامت نمود و حتّی امامت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام را به چالش کشید![5] وی ازآنجاکه در برابر حضرات علیهم‌السلام منطق قابل قبولی نداشت، حتی دامن خویش را به توهین به ایشان آلود![6]

---

۱. افراد انگشت‌شماری بر عقیدهٔ خویش پس از عبدالله باقی ماندند؛ چون عمّار ساباطی تا پایان عمر (خوئی، ابوالقاسم، همان، ۱۲/ ۲۶۳) و عبدالله بن هلیل که در زمان امام هادی علیه‌السلام از این عقیده برگشت (کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۰۳) و بنو فضّال (صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، *من لا یحضره الفقیه*، ۴/ ۵۴۲).

۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، *الملل والنحل*، ۱/ ۱۶۷.

۳. مفید، محمد بن محمد، *الأرشاد*، ۲/ ۲۳-۲۶.

۴. طبری، محمد بن جریربن رستم، همان، ۳۰۰.

۵. صفار، محمد بن حسن، *بصائرالدرجات*، ۱۵۶.

۶. طبری، محمد بن جریربن رستم، همان، ۲۴۲ و ۳۰۰.

www.noormags.ir

در اینکه عبدالله محض و فرزندانش چه داعیه‌ای داشته و از ائمّه علیهم‌السلام چه می‌خواسته‌اند، می‌توان به گزارش‌های تفصیلی مرحوم مفید در *ارشاد*[1] و مرحوم کلینی در *کافی*[2] مراجعه نمود.

شواهد تاریخی بر آن دلالت دارد که عبدالله محض و فرزندانش در ابتدای امر، با توجّه به آموزه‌های زیدیه که جهاد و قیام را در امر پیشوایی ضروری می‌دانستند، با ایشان قرابت پیدا نموده و تحت عنوان قیام مسلّحانه رهبری ایشان را به دست گرفتند.[3] در زمانی که هرج‌ومرج، حکومت امویان را فرا گرفته بود و پیش از اینکه بنی العباس زمام امور را به دست گیرند، عبدالله محض گروهی از موجّهین و بزرگان بنی‌هاشم و نزدیکان ایشان از بنی العباس را گرد هم جمع نموده و تحت عنوان مهدویتِ فرزندش محمّد (نفس زکیّه)، از ایشان بیعت می‌گیرد و همهٔ ایشان نیز حاضر به بیعت می‌شوند. امام صادق علیه‌السلام که پس از بیعت ایشان به آن‌ها ملحق می‌گردد، وقتی با این درخواست عبدالله مواجه می‌شود، در پاسخ درخواست وی می‌گویند اگر تحت عنوان مهدی موعود برای فرزندت بیعت می‌گیری، بدان که نه زمان، زمان او است و نه محمّد، مهدی موعود! امّا اگر می‌خواهی برای امر به معروف و نهی از منکر او را به قیام وادار نمایی، ما تو را به عنوان بزرگ خویش رها نکرده و با این عنوان با او بیعت می‌کنیم. عبدالله از این کلام حضرت رنجیده و حضرت را به حسادت نسبت به فرزندش متّهم می‌کند! حضرت نیز در جواب، سرانجامِ بی‌نتیجه و رقّت بار این ماجرا را برای وی متذکّر شده و جمع ایشان را ترک می‌نمایند.[4]

امّا این آخرین باری نبود که عبدالله در این زمینه با حضرت گفتگو نمود، بلکه پس‌ازآنکه محمّد نفس زکیه، با به حکومت رسیدن منصور دست به قیام زد و

۱. مفید، محمد بن محمد، همان، ۲/ ۱۹۰-۱۹۳.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۱۱-۲۳۵.
۳. صفار، محمد بن حسن، همان.
۴. مفید، محمد بن محمد، همان، ۲/ ۱۹۲.

www.noormags.ir

از مدینه متواری گردید،[1] پدرش عبدالله نزد امام صادق علیه‌السلام آمده و در مورد یاری فرزندش با حضرت گفت‌وگویی را ترتیب داد. عبدالله موافقت امام صادق علیه‌السلام را دارای نقشی اساسی و راهبردی در به نتیجه رسیدن قیام فرزندش، محمّد، می‌دانسته است؛ لذا چندین مرتبه با ایشان در این خصوص به گفت‌وگو نشست. در این مذاکرات وی با وجود بزرگ‌تر بودن خود و برخی از بنی‌هاشم نسبت به امام صادق علیه‌السلام، فضیلت و جایگاه ایشان را در میان مردم غیرقابل قیاس دانسته و اشاره می‌کند که اگر ایشان به حمایت محمّد اقدام نماید، بنی‌هاشم و قریش و شیعیان یکپارچه با وی همراه می‌گردند. حضرت در جواب، سالخوردگی و ضعف جسمانی خود را مانع این کار برمی‌شمارند. عبدالله اشاره می‌کند که فقط اعلام موافقت و تأیید این قیام را از حضرت خواسته و انتظار همراهی و اقدام فیزیکی را ندارد. حضرت امّا در پاسخ، وی را از تعرّض به مسئلهٔ قیام و حکومت برحذر می‌دارند. عبدالله در ادامه به امام حسین علیه‌السلام تعرّض کرده و می‌گوید چرا حضرت پس از خویش امامت را به بزرگ‌ترین فرزند امام حسن علیه‌السلام واگذار ننموده و خود و فرزندان خویش را بر امام حسن علیه‌السلام و فرزندانش، مقدّم نمود؟! امام صادق علیه‌السلام ضمن تبیین این نکته که امر امامت به دست خدا و رسول و خارج از اختیار ائمّه علیهم‌السلام است، عبدالله را به حفظ حریم‌ها و حرمت‌ها متذکر می‌شود و از بی‌نتیجه بودن این قیام خبر می‌دهد. حدود بیست روز پس‌ازاین مذاکره است که عبدالله بن حسن و جمعی از خویشانش به دستور منصور، جهت دست یافتن به محمّد بن عبدالله و یارانش گروگان گرفته می‌شوند. امام صادق علیه‌السلام در جریان این وقایع به شدّت از کردهٔ منصور در حقّ بنی‌هاشم متأثّر می‌گردد و در اثر آن مدّتی را در بستر بیماری به سر می‌برند.

با جان دادن عبدالله در زندان منصور، محمّد قیام خویش را اظهار نموده و به مدینه

۱. یعقوبی فاصلهٔ قیام تا کشته شدن محمد را ۱۴۰ تا ۱۴۵ ق. ذکر می‌نماید. ر.ک: ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ۳۶۹/۲ و ۳۷۶.

www.noormags.ir

حمله کرده و حاکم مدینه یعنی ریاح بن عثمان را به زندان می‌افکند. وی پس از مشورت با بزرگان و افسران لشگر خویش، تصمیم می‌گیرد از بزرگان مدینه بیعت گرفته و ایشان را با خود همراه سازد. در این میان او از برترین ایشان یعنی امام صادق علیه‌السلام آغاز می‌کند تا به تعبیر وی، دیگران بر خود قیاس کنند!

حضرت احضار گردیده و محمّد از ایشان درخواست بیعت می‌کند. امام علیه‌السلام ابا فرموده و بیعت را بدون وجه دانسته و اخطار به پدرش عبدالله و نادیده گرفته شدن آن و عاقبت سوءش را متذکر می‌گردد؛ محمّد امّا بر خواسته‌اش اصرار می‌ورزد؛ و حضرت سالخوردگی و عدم توانایی حتّی در انجام امور شخصی خویش را بهانه می‌آورد. محمّد اظهار می‌کند که هدفش تنها استفاده از جایگاه و منزلت امام علیه‌السلام به‌عنوان حامی و هوادار است و حضرت باز هم از قبول پیشنهاد وی امتناع می‌ورزد و درنهایت پس از بی‌احترامی‌هایی که در حقّ ایشان روا داشته می‌شود، به زندان افکنده شده و بخشی از اموالشان مصادره می‌گردد. از اطرافیان ایشان نیز کسانی که حاضر به بیعت نگردیده بودند اسیر می‌شوند که در این میان می‌توان به اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر طیار اشاره نمود که به علّت عدم بیعت با محمّد، به دستور او و توسّط خویشان خود به قتل رسید. پس از مدّتی حضرت از زندان آزاد گردید و درنهایت ماجرای محمّد نفس زکیه، با کشته شدن او توسّط لشکریان منصور در رمضان سال ۱۴۵ هـ.ق به پایان رسید.[۱]

امّا این پایان ماجراجوئی‌های نوادگان امام حسن علیه‌السلام نبود و پس از محمّد، برادرش ابراهیم در بصره قیام نمود[۲] و پس از وی نیز برادر دیگرش یحیی علیه هارون‌الرشید قیام کرد و پس از محبوس شدن، در زندان هارون از گرسنگی جان داد.[۳] وی نیز مانند پدر و برادرش، پس از دعوت امام کاظم علیه‌السلام به بیعت و عدم موافقت حضرت،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۱۱-۲۳۵.
۲. ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ۲/ ۳۷۷.
۳. همان، ۲/ ۴۰۸.

www.noormags.ir

ایشـان را با گسـتاخی فراوان، به ادّعای آنچه حق ایشـان نبوده، یعنی همان امامت و رهبری، متّهم می‌نماید![1]

از آنچه گذشـت و با ملاحظهٔ روایات دیگر، اسـتفاده می‌شـود که نوادگان امام حسـن مجتبـی علیه‌السلام از قیـام و ادّعـای حکومـت، نیـت خالصانـه‌ای نداشـته و با وجـود علم بـه حقانیت بنی‌الحسـین علیهم‌السلام، حسـادت و دنیاطلبی، ایشـان را به چنیـن اقداماتی واداشـته اسـت.[2] به‌هرتقدیـر دعـوت و حرکت ایشـان بـرای مدّتی به نسـبت طولانی، مسئلهٔ رهبری جامعهٔ شیعی را دچار تزلزل و چالش نمود.

نکتهٔ دیگری که در این زمینه قابل‌توجه اسـت اینکه روایاتی در کتاب *کافی* حاکی از آن اسـت که ایشـان در راستای جلب اعتماد اطرافیان به‌دروغ ادّعا می‌نمودند میراث پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله چـون شمشـیر و مصحـف و ... کـه از نشـانه‌های امامت بوده، نزد ایشـان است.[3]

۲ـ۲ـ۳ـ جعفر فرزند امام هادی علیه‌السلام معروف به جعفر کذّاب

شـخصیت دیگـری کـه فریـب جایگاه خـود را خـورد و به ناحـقّ مدّعی مقـام امامت گردید، فرزند امام هادی علیه‌السلام به نام جعفر بود. وی به جهت همین ادّعای کذبش و با توجّـه بـه روایاتی که در مورد وی، در باب وجه‌تسـمیهٔ جعفر بن محمّد علیهماالسلام به صادق آمده است، به جعفر کذّاب شهرت دارد.

در مـورد شـاخصه‌های فکـری و اخلاقـی وی نـکات مختلفـی در روایـات وجـود دارد کـه حاکـی از بی‌بهـره بودن او از علم به احکام شـریعت و آموزه‌های دینی اسـت. وی بـه دنبـال دسـت‌یابی به سـحر و تردسـتی بـوده و در این مسـیر حتّی از تـرک واجباتی چـون نمـاز هـم ابایـی نداشـته[4] و اهل لهـو و لعب و خوش‌گذرانی و شـرب مسـکرات

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۳۷/۲.
۲. همان، ۵۹۷/۱ و ۵۷/۲.
۳. همان، ۵۷۸/۱ و ۵۹۷ و ۵۹۸.
۴. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۲۸۹.

www.noormags.ir

بوده است.[1] در جریان شهادت امام عسکری علیه‌السلام وی به‌نوعی از خانوادهٔ حضرت جاسوسی نموده و دستگاه خلافت عبّاسی را جهت دستیابی به جانشین حضرت یاری می‌نمود.[2] پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام وی خود را در مقام صاحب‌عزای حضرت قرار داده و مردم از سویی به او تسلیت و از سویی جانشینی وی در مقام امامت را تهنیت می‌گفتند.[3] مرحوم مفید در *ارشاد* با اشاره به عملکرد جعفر پس از برادرش می‌گوید:

> وی شیعیان و اصحاب برادرش را به جهت انتظار و اعتقاد به وجود فرزند برای حضرت سرزنش نموده، ایشان را فریفت و با ترساندن، آنها را پراکنده و متفرّق نمود. با عملکرد وی، بازماندگان امام عسکری علیه‌السلام دچار مصیبت‌های عظیمی چون دستگیری، حبس، تحقیر و تهدید گردیدند.[4]

وی به اطراف نامه می‌نوشت و خود را جانشین برادر و امام معرفّی می‌نمود.[5] گروهی از اطرافیان نیز وی را به‌عنوان وارث حضرت عسکری علیه‌السلام و امام پس از او به دیگران معرّفی می‌کردند.[6] وی برای کسب پایگاه اجتماعی و تقویت آن علاوه بر رساندن اخبار خانواده و بازماندگان حضرت عسکری علیه‌السلام به دستگاه خلافت، حاضر بود در قبال پذیرش جایگاه وی به‌عنوان مرجع و رهبر شیعیان، سالیانه مبلغ بیست هزار دینار به دستگاه خلافت پرداخت نماید.[7]

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۱۸/۲ و همچنین: صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، ۴۷۵/۲ و ۴۷۷.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۱۸/۲.
۳. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، همان، ۴۷۵/۲.
۴. مفید، محمد بن محمد، *الأرشاد*، ۳۳۶/۲.
۵. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، ۴۶۸/۲.
۶. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، همان، ۴۷۶/۲ و ۴۷۷.
۷. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۶۲۱/۲.

www.noormags.ir

جعفر نه‌تنها پس از امام عسکری علیه‌السلام که حتی در زمان حیات حضرت نیز حاشیه‌ساز بود و طرفداران ابن ماهویه وی را جانشین او و باب برادرش محمّد که در نظر ایشان غایب و در حقیقت در گذشته بود، می‌دانستند. پس از امام عسکری علیه‌السلام نیز ابن‌ماهویه و هوادارانش به نام جعفر و امامت او اموال و وجوهات مردم را دریافت و به مصرف شخصی می‌رساندند. جعفر نیز از ایشان تبرّی جسته، آن‌ها را ملعون خوانده و می‌گفت من جانشین برادرم حسن بن علی علیهماالسلام هستم نه باب یا جانشین محمّد و نه جانشین پدرم علی بن محمّد علیهماالسلام. وقتی از او سؤال می‌شد که از اجدادتان نقل گردیده که پس از حسنین علیهماالسلام امامت در دو برادر جمع نمی‌شود، می‌گفت بداء حاصل شده است![1]

به‌هرحال، گرچه جعفر در توجّه دادن شیعیان به خود توفیق چندانی نیافت،[2] امّا از هیچ تلاشی نیز در این زمینه فروگذار نکرد.

۲ـ۲ـ۴ـ سردمداران واقفه

گرچه مسئلهٔ توقّف بر امامت یکی از ائمّه علیهم‌السلام، منحصر به امام کاظم علیه‌السلام نبوده و به‌طور عامّ هریک از ائمّه علیهم‌السلام با توقّف بخشی از اطرافیان بر امامت امام سابق، رویارو بوده‌اند،[3] امّا به جهت فراگیری و به جهت سردمداران و مروّجین وقف و نوع عملکرد ایشان، مسئلهٔ توقّف بر امامت امام کاظم علیه‌السلام، در زمان امام رضا علیه‌السلام صورتی بارز و برجسته‌تر به خود می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که هرگاه وقف و واقفه به‌صورت مطلق به کار برده شود، به وقف بر امام کاظم علیه‌السلام انصراف دارد. در ادامه علل زمینه‌ساز بروز این اندیشه در زمان امام رضا علیه‌السلام و میزان تأثیرگذاری آن را بررسی می‌کنیم.

مؤسسین و مروّجین وقف، چهار نفر هستند که عبارت‌اند از علی بن ابی حمزهٔ

۱. خصیبی، حسین بن حمدان، همان، ۳۸۴ -۳۹۱.
۲. مفید، محمد بن محمد، همان، ۳۳۶/۲.
۳. نوبختی، حسن بن موسی، همان، ۸۲.

www.noormags.ir

بطائنی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی الرواسی[1] و احمد بن ابی بشر السّراج.[2]

زمینهٔ بروز و ظهور این تفکّر آن بود که چون امامت امام کاظم علیه‌السلام با حکومت هارون‌الرشید مصادف گردید و دشمنان حضرت فراوان شدند، حضرت قادر نبود اموال گردآوری‌شده را بین اطرافیان و موالیان خویش تقسیم نماید، مگر تعداد محدودی که در رازداری ایشان هیچ تردیدی وجود نداشت. لذا اموال برروی‌هم جمع می‌شد و ایشان نیز برای اینکه از مظانّ اتّهام هارون مبنی برزمینه‌سازی حضرت برای خروج علیه وی که زمینهٔ آن با سعایت بدخواهان و فرصت‌طلبان نزد هارون فراهم آمده بود، دور بماند، از نگهداری اموال نزد خود پرهیز داشتند. درنتیجه این مبالغ هنگفت، در دست نمایندگان حضرت باقی می‌ماند. لازم به ذکر است، بنا برعقیدهٔ مرحوم صدوق، این اموال جزء حقوق فقراء و مستمندان نبود، بلکه هدایا و نذوراتی بوده که محبّان و موالیان حضرت برای ایشان ارسال می‌نمودند.[3]

با شهادت امام کاظم علیه‌السلام، امام رضا علیه‌السلام رویه‌ای دیگر در پیش‌گرفته و با اطّلاع از اینکه گزندی از جانب هارون متوجّه ایشان نیست، آشکارا امامت خویش را ابراز نمود[4] و درنتیجه هیچ مانعی برای دریافت و هزینه کردن مبالغ موجود نزد وکلای پدر بزرگوارشان نداشت. برهمین اساس، اگروکلای امام کاظم علیه‌السلام امامت امام رضا علیه‌السلام را می‌پذیرفتند، همان‌گونه که حضرت مطالبه فرموده بودند باید اموال در اختیارِ خویش را به ایشان باز پس می‌دادند؛ لذا شعله‌های طمع و دنیاطلبی در ایشان افروخته گردید، اموال را مصادره نموده و برای توجیه ممانعت خویش از ارسال اموال نزد حضرت علیه‌السلام، امامت ایشان را انکار کرده و به مهدویت و غیبت امام کاظم علیه‌السلام

۱. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۶۳.
۲. همان، ۶۶.
۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ۱۱۴/۱.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۵۶۸/۲ و ۵۸۴/۱۵.

www.noormags.ir

قائل شـدند.[1] مطابق گزارش‌های موجود، علی بن ابی حمزه[2] سـی هزار دینار، عثمان بن عیسی سی هزار دینار و پنج جاریه، زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار و احمد بن ابی بشر ده هزار دینار در اختیار داشتند که همه را به نفع خویش ضبط نمودند.[3]

ایشـان کـه خـود به‌خوبـی بـا حقیقـت امرآشـنا بـوده و به حقانیـت حضـرت اعتراف داشـتند،[4] در تعقیب اهداف خویش هم‌زمان دو راهکار را در پیش گرفتند؛ از سـویی بـه تطمیع و فریفتن بزرگان شـیعه پرداخته و ایشـان را از ترویـج امامت امام رضا علیه‌السلام و مخالفت با اندیشهٔ وقف بر حذر می‌داشتند؛ به‌عنوان نمونه به یونس بن عبدالرّحمن وعـدهٔ ده هـزار دینار دادند که وی نپذیرفت، امّا به خلاف وی، افرادی چون حمزة بن بزیع، حسـین بن ابی سـعید المکاری و عبدالکریم بن عمرو الخثعمی و امثال اینان، نتوانستند در برابر این پیشنهادها مقاومت کنند.[5]

در کنار این عملکرد، از سـوی دیگر به امام رضا علیه‌السلام مراجعه نموده و با ایراد شـبهاتی خاصّ، صلاحیت حضرت برای تصدی مقام امامت را زیر سؤال می‌بردند. شبهاتی ازاین‌دست که:

۱ـ فرزند دار نشدن حضرت نشانهٔ عدم صلاحیت ایشان برای تصدّی منصب امامت است.[6]

۲ـ علـی بن موسـی علیهماالسلام اگـر امام بود، بایسـتی امور کفن‌ودفن حضـرت کاظم علیه‌السلام را بر

۱. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۶۵.

۲. البتـه آن‌گونـه کـه حمیـری در *قرب الاسناد* نقل می‌کند، در مـورد ابن ابی حمزه علاوه بر مسـائل مالـی، سوءبرداشـت وی از برخـی روایـات موجـود و اصـرار و لجاجت بر این برداشـت سـوء نیز در انحراف وی مؤثر بوده است. ر.ک: حمیری، عبدالله بن جعفر، *قرب الإسناد*، ۳۴۸-۳۵۲.

۳. همان، ۶۴-۶۶.

۴. در مورد زیاد قندی، ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۷۵/۲؛ و در مورد بطائنی و ابن ابی بشر، ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۶۶.

۵. همان، ۶۳ و ۶۴.

۶. کلینـی، محمـد بـن یعقـوب، همـان، ۹۹/۲ و ۱۰۱ و ۲۰۱/۲ و ر.ک: طوسـی، محمـد بـن حسـن، همان، ۲۲۴.

www.noormags.ir

عهـده می‌گرفـت و حال‌آنکـه در زمان رحلـت و دفن حضرت در بغداد، ایشـان در مدینه بودند[1].

۳ـ اگر امام رضا علیه‌السلام به‌واقع امام بود، مانند آباء خویش، از بیم گزند عبّاسـیان امامت خود را مخفی نموده و این‌گونه آن را علنی نمی‌ساخت[2].

۴ـ ایشان صلاحیت امامت را ندارد، چون پدرش به وی وصیت ننموده است[3].

در کنـار ایـن رفتار وکلای حضرت کاظم علیه‌السلام، مع الاسـف برخی از بسـتگان و اقربای حضرت رضا علیه‌السلام نیز به تقویت این شبهات و ترویج وقف می‌پرداختند؛ به‌گونه‌ای که در مورد این عملکرد ایشـان، در روایات از زبان اصحاب آمده اسـت «لَقَدْ بَغی عَلَیْـهِ إِخْوَتُـهُ» و جنـاب علی بن جعفر رحمه‌الله در تکمیل این سـخن می‌گویـد: «و نَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَیْنَا عَلَیْه».[4]

در این مورد، گذشـته از زیرسـؤال بردن و به چالش کشـیدن آنکه امام جواد علیه‌السلام فرزند امـام رضـا علیه‌السلام باشـد ـ ماجرایی که جنـاب علی بن جعفـر رحمه‌الله به‌تفصیل به آن اشـاره می‌نمایـد[5] ـ می‌تـوان بـه ابراهیـم، بـرادر حضرت اشـاره نمود که ابایـی از ترویج وقف نداشت[6] و این تفکر به‌طور متعصّبانه در فرزندان وی تا نسل‌ها ادامه داشت؛ به‌گونه‌ای که حتّی با دیدن کرامات امام عسـکری علیه‌السلام حاضر به اعتراف به حق نشـدند![7] انگیزهٔ ایشـان در ایـن زمینـه، حسـادت به امـام رضا علیه‌السلام و طمـع در میـراث آن حضرت بود؛ امری که با حضور امام جواد علیه‌السلام از آن بی‌بهره می‌گشـتند![8]

---

۱. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۴۶۴.
۲. همان و همچنین ر.ک: مسعودی، علی بن الحسین، همان، ۲۰۶.
۳. طبری، محمد بن جریربن رستم، *دلائل الامامة*، ۳۶۳.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۰۵/۲.
۵. همان.
۶. همان، ۲۷۴/۲.
۷. همان، ۶۲۳/۲.
۸. همان، ۸۵/۲.

www.noormags.ir

از مجموع آنچه در این بخش گذشت به‌وضوح دانسته می‌شود که برخی از خواصّ خویشان و شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام به انگیزهٔ حسادت، دنیاطلبی و جاه‌طلبی، با مداخله یا تشکیک در شئون و جایگاه امامت، زمینهٔ تردید و سرگردانی شیعیان در تشخیص مصداق امام علیه‌السلام را فراهم می‌نمودند.

۳ـ عامل سوم: آموزهٔ مهدویت و چالش‌های مرتبط با آن

یکی از آموزه‌های دینی که از نقشی تعیین‌کننده در مکتب تشیع و فراتر از آن برخوردار است و به‌نوعی منشأ امید و پشتوانهٔ تحمّل نا ملایمتی‌ها در طول تاریخ این مکتب به شمار می‌رود، آموزهٔ متعالی مهدویت و انتظار ظهور منجی است. این آموزه از همان ابتدای ظهور و بروز اسلام، همزاد او بوده و در موارد گوناگون توسّط پیامبر اسلام تبیین گردیده است، به‌گونه‌ای که روایات مرتبط با آن، نه‌تنها نزد شیعیان که نزد اهل سنّت نیز از تواتر برخوردار است.[1] بررسی شواهد تاریخی نشان‌دهندهٔ آن است که این آموزه، در موضوع موردبحث این رساله، یعنی تشخیص مصداق امام علیه‌السلام، تأثیرگذار بوده است. چگونگی تأثیرگذاری این حادثه در دو بُعد قابل‌بررسی است:

۳ـ۱ـ چالش‌های مرتبط با سوءاستفاده از این آموزه قبل از ولادت مهدی علیه‌السلام

در خصوص مورد اوّل، همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، در طول تاریخ امامت، به‌طور غالب، هرگاه یکی از ائمّه علیهم‌السلام به شهادت می‌رسید، بخشی از طرفداران ایشان هرچند اندک، در امامت او توقّف نموده و امامت جانشین وی را نمی‌پذیرفتند؛ تا جایی که نوبختی دراین‌باره می‌گوید: «کُلُّ مَن مَضَی منهم، فله واقفةٌ قد وَقَفَتْ علیه»[2] گذشته از انگیزهٔ این افراد در طرح این مدّعا، ایشان نیازمند این بودند که گفتهٔ

۱. ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، ۳۵۸/۶.
۲. نوبختی، حسن بن موسی، همان، ۸۲.

www.noormags.ir

خویش را به لحاظ عقیدتی برای مخاطبین خود موجّه نمایند. آن‌گونه که از روایات و گزارش‌های تاریخی به صراحت استفاده می‌شود، تنها منبع استخراج این توجیهات، سوءاستفاده از آموزهٔ مهدویت بوده است. ایشان امام سابق یا مقتدای خویش را مهدی و قائم معرّفی نموده و عدم درک حضور وی را غیبت می‌شمردند و اطرافیان را به انتظار ظهورش فرامی‌خواندند. از سوی دیگر نیز افرادی که قصد داشتند زمام امور و رهبری اجتماع را در اختیار بگیرند، یکی از راهکارهایشان در ترویج گفته‌هایشان، ادّعای مهدویت در جامعهٔ شیعهٔ تحت‌فشار و خفقان دستگاه حاکمه و تشنهٔ آزادی و عدالت بوده است. در ادامه به بررسی برخی شواهد در این خصوص می‌پردازیم.

به‌عنوان نمونهٔ بارز اوّل، به طرفداران محمّد حنفیه اشاره می‌کنیم. ایشان به بهانهٔ غیبت وی در کوه رضوَی، مرگ وی را انکار کرده و مدّعی مهدویت وی گردیدند و با ادّله‌ای واهی چون اینکه وی پرچم‌دار جنگ جمل بوده، فرزند علی علیه‌السلام است، نام او و نام پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، همنام رسول خدا و پدرش بوده است ـ چه این‌که عبدالله نیز یکی از نام‌های حضرت امیر علیه‌السلام است ـ و ادّلهٔ دیگری چون این، دست می‌آویختند.[1] تفکرات ایشان با این دست توجیهات تا زمان امام صادق علیه‌السلام وجود داشته است و این حیان سرّاج است که نزد امام صادق علیه‌السلام آمده و سخن از زنده بودن محمّد حنفیه و شباهت سرانجام وی با عیسی بن مریم علیهماالسلام می‌رانَد! حضرت نیز با نقل خاطرهٔ پدر بزرگوارشان از ماجرای وفات محمّد حنفیه، متذکر می‌شوند که میراث وی قسمت گردیده، زنان وی به ازدواج دیگران درآمده‌اند و از سویی دیگر مرگ عیسی بر دشمنان وی مشتبه گردید، نه نزدیکان و یارانش. امّا حیان نپذیرفته و به فرمودهٔ امام صادق علیه‌السلام، با وجود شواهد و قرائن متقن، از آن‌ها اعراض کرده و خود را فریفت![2] گروهی امّا با پذیرش مرگ محمّد حنفیه، به سراغ فرزندان وی رفته و مهدی موعود را در ایشان جستجو می‌نمایند؛ به‌گونه‌ای که نوبختی در مورد ایشان

۱. مفید، محمد بن محمد، *الفصول المختارة*، ۲۹۶ و ۲۹۷.
۲. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۳۱۴-۳۱۶.

www.noormags.ir

می‌گوید کیسانیه (هواداران محمّد حنفیه و فرزندانش)، هیچ‌کدام امامی نداشته و همگان منتظر مردگان هستند![1]

به‌عنوان موردی دیگر از این مجموعه می‌توان به عبدالله محض و محمّد فرزندش اشاره نمود. همان‌گونه که گذشت عبدالله محض نیز با همین مدّعا برای فرزندش محمّد نفس زکیه بیعت گرفته و محمّد نیز با همین مدّعا علیه منصور دوانیقی و عبّاسیان قیام نمود. امام صادق علیه‌السلام نیز بر همین اساس از حمایت و هم‌داستانی با ایشان امتناع ورزید؛ وگرنه با اصل قیام علیه بنی‌امیّه و برپایی امر به معروف و نهی از منکر در آن ظرف زمانی مخالفتی نداشت.[2]

امّا شاهدی دیگر بر سوءاستفاده از آموزهٔ مهدویّت، مربوط به واقفه است. می‌توان گفت بیشترین بهره از این آموزه را وکلای امام کاظم علیه‌السلام در توجیه توطئهٔ خویش علیه امام رضا علیه‌السلام بردند. به نظر می‌رسد در خصوص توفیق ایشان در این رویکرد، گذشته از جایگاه ویژهٔ سران وقف که به آن اشاره شد، سه عامل دیگر دارای تأثیر قابل‌توجهی بوده است.

عامل اوّل را می‌توان فشار و اختناق حاکم بر جامعهٔ شیعیان دانست. جامعهٔ شیعه که در برهه‌ای از زمان قبل از به حکومت رسیدن منصور دوانیقی در گشایش به سر می‌برد، با به حکومت رسیدن وی، تحت‌فشار و اختناق فراوانی قرار گرفت و این شرایط در زمان هارون‌الرشید شدّت یافت. طبیعی است که در چنین شرایطی جامعهٔ شیعی بیشتر بر روایات و اخبار غیبت و ظهور منجی متمرکز گردیده و آرزوی تحقّق آن را در سر بپروراند و به هر ندایی که این بشارت را برای وی به ارمغان آورد دل بسپرد. مرحوم مجلسی اول، به این نکته این‌گونه اشاره می‌نماید:

> ظاهر این است که ائمه علیهم‌السلام می‌دانسته‌اند که ایشان قائم نبوده و امام قائم امام دوازدهم است، اما نزد ضعفای شیعه به این نکته تصریح

۱. نوبختی، حسن بن موسی، همان، ۳۱ و ۳۶.
۲. مفید، محمد بن محمد، *الأرشاد*، ۲/ ۱۹۲.

www.noormags.ir

نمی‌نمودند؛ زیرا شیعیان امید داشتند امامی که در زمان آن‌ها است همان امام قائم باشد تا آن‌ها را از ظلم دشمنان رها نماید، لذا اگر به ایشان می‌گفتند که این امام دوازدهم است که خروج خواهد نمود آن هم پس از غیبتی طولانی، شیعیان مأیوس می‌گشتند.[1]

عامل دوّم، حبس مستمرّ امام کاظم علیه‌السلام و عدم دستیابی مستقیم شیعیان به ایشان در اواخر عمر از سویی و گستردگی جامعهٔ شیعه از سوی دیگر و به دنبال آن برپایی و اهمیّت یافتن سیستم وکالت بود. گذشته از فضای اختناق دورهٔ منصور و مهدی و هادی عباسی، امام کاظم علیه‌السلام که در ابتدا با علم امامت خویش و با فراست، توانسته بود سوءظنّ هارون‌الرشید را در مورد خویش برطرف نماید،[2] درنهایت به جهت سعایت برخی از اطرافیان[3] و سهل‌انگاری برخی از شیعیان،[4] توسّط هارون‌الرشید در زندان گرفتار آمد. درمجموع این زندان‌ها در مدّت چهار سال پایانی عمر حضرت،[5] شیعیان را از ارتباط مستقیم با ایشان محروم نمود. شدّت این تأثیرگذاری را می‌توان از این کلام یحیی بن خالد برمکی استفاده نمود که می‌گوید:

من دین رافضه را به تباهی کشاندم! چراکه ایشان معتقدند دین تنها با امام زنده پای برجا است و حال‌آنکه در حال حاضر نمی‌دانند که آیا امامشان زنده است یا مرده![6]

از سوی دیگر در این دوره جامعهٔ شیعی گسترش یافته بود و ارتباط مستقیم با حضرت

---

۱. مجلسی، محمدتقی، *روضة المتقین*، ۲۴۲/۱۳.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۳۷/۲-۲۳۹.
۳. همان، ۵۶۳/۲-۵۶۵.
۴. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۲۷۰.
۵. از سال ۱۷۹ تا ۱۸۳ هجری قمری. ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۵۳۹/۲.
۶. طوسی، محمد بن حسن، همان، ۲۶۶: «قَدْ أَفْسَدْتُ عَلَى الرَّافِضَةِ دِينَهُمْ لِأَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ وَ هُمْ لَا يَدْرُونَ أَنَّ إِمَامَهُمُ الْيَوْمَ حَيٌّ أَوْ مَيِّتٌ!»

www.noormags.ir

برای همگان فراهم نبود. به جهت رفع این نقیصه، مجموعه‌ای از افراد به‌عنوان وکلای حضرت، اموال مربوط به ایشان را دریافت و اخبار را منتشر می‌نمودند. این مسئله بر اهمیت جایگاه ویژهٔ ایشان نزد شیعیان می‌افزود.

عامل سوّم را شاید بتوان وجود روایاتی دانست که در آن‌ها به قائم بودن امام کاظم علیه‌السلام اشاره شده است؛[1] تا آنجا که برخی شیعیان به محضر امام کاظم علیه‌السلام مراجعه نموده و از حضرت در این زمینه توضیح می‌خواستند.[2] علاوه بر این، روایاتی در این معنا وجود دارد که گاهی ممکن است یکی از ائمّه به خودش چیزی را نسبت دهد که در فرزندانش تحقق خواهد یافت.[3] شواهد حاکی از آن است که برخی از این روایات ناظر به همان حدیثی است که در آن از قائم بودن امام کاظم علیه‌السلام سخن رفته است.[4] این روایات از سویی، هم زمینه را برای تردید برخی از شیعیان آماده می‌نمود[5] و هم موجب سوءبرداشت و کج‌فهمی و لجاجت برخی دیگر می‌شد[6] و هم اینکه بستری بود برای جعل احادیثی در همین راستا توسط واقفه.[7]

---

۱. به نظر می‌رسد روایات یادشده در پاسخ به شیعیانی است که گشایش سیاسی و قیام برای دستیابی به فرصت‌های سیاسی را از امام صادق علیه‌السلام مطالبه می‌نمودند و حضرت وعده می‌دادند که این مهم در زمان این فرزندم رخ می‌دهد؛ لکن چنانکه از برخی روایات برمی‌آید، چون برخی شیعیان این موضوع را افشا نمودند، قیام امام کاظم علیه‌السلام منتفی گردید. ر.ک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۴۱.

۲. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۱.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۷۰۶.

۴. حمیری، عبد الله بن جعفر، *قرب الإسناد*، ۳۵۹.

۵. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبه*، ۴۱ و همچنین ر.ک: حمیری، عبد الله بن جعفر، همان، ۳۳۰ و همچنین ر.ک: خزّاز قمّی، محمد بن علی، همان، ۲۶۹.

۶. حمیری، عبدالله بن جعفر، همان، ۳۴۸-۳۵۲. همان‌گونه که از بیان مرحوم مجلسی در *بحار* پس از نقل این روایت استفاده می‌شود، امام رضا علیه‌السلام وجود این روایات را تلویحاً تأیید کرده، لکن ابن ابی حمزه را در سوء فهم و لجاجتش تقبیح می‌نماید. ر.ک: مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ۲۶/ ۲۲۴.

۷. مرحوم شیخ طوسی به مجموعه‌ای از این روایات اشاره نموده است. ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، ۴۳-۶۳.

www.noormags.ir

با توجّه به این موارد، وقف بر امام موسی کاظم علیه‌السلام با استفاده از آموزهٔ مهدویت توانست تأثیر چشمگیر و قابل‌توجهی در شناخت شیعیان نسبت به امام حاضر داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که یاران نزدیک علی بن موسی علیه‌السلام نیز در شهادت امام کاظم علیه‌السلام تردید کرده، حقیقت را از حضرت جویا می‌شدند.[1]

۳ـ۲ـ چالش‌های مرتبط با ولادت و امامت حضرت مهدی علیه‌السلام

و امّا در مورد چالش‌های مرتبط با امامت خود حضرت ولی‌عصر علیه‌السلام باید گفت ازآنجاکه دستگاه خلافت عبّاسی، با توجّه به شناختی که با آموزهٔ مهدویّت داشت،[2] هلاکت خویش را در تولّد منجی بشارت داده شده می‌دید، ازآن‌رو به شدّت در پی اطّلاع از ولادت وی و حذفش از معادلهٔ قدرت بود. آن‌ها به همین جهت ائمّه علیهم‌السلام را در حصر قرار داده و خانوادهٔ ایشان را حتّی از درون، چنان‌که در تعاملات جعفر کذّاب گذشت، زیر نظر گرفتند؛ همین امر باعث گردید ولادت ولی‌عصر علیه‌السلام مخفیانه و به‌دوراز اطّلاع اطرافیان صورت گرفته و جز تعداد اندکی از شیعیان که آزمون صداقت خویش را گذرانده بودند، کسی از ولادت حضرت آگاه نشود. همان‌گونه که گذشت، همین امر باعث گردید گروهی در امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام به جهت عقب نداشتن، تردید نمایند؛ گروهی نیز بر حضرت وقف نمودند و گروهی نیز فریب جعفر کذّاب را خوردند. شرایط به‌گونه‌ای شد که دورهٔ پس از حضرت، دورهٔ حیرت نامیده شد[3].

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۷۴.

۲. شاهد مهم بر اشراف ایشان بر این موضوع و آموزه، روایات مجعول فراوانی است که در کتب مختلف روایی اهل سنّت درج گردیده که مهدی را از نسل عبّاس برمی‌شمرد و این حاکی از نفوذ گستردهٔ ایشان در منابع روایی است. ر.ک: کورانی، علی، *معجم أحادیث الإمام المهدی* علیه‌السلام، ۱۸۰-۱۹۸. چه‌بسا بر همین اساس بوده که عبّاسیان در مقابل ادّعای مهدویت توسّط بنی الحسن، آن را به خویش نسبت می‌داده‌اند. ر.ک: ابوالفرج الاصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ۱۹۳.

۳. نوری، حسین بن محمد، *خاتمة المستدرک*، ۴/ ۴۴.

www.noormags.ir

۴ـ عامل چهارم: تمرکز بر ملاکی خاصّ و غفلت از سایر ملاک‌ها

همان‌گونه که از بررسی روایات به دست می‌آید، ائمه علیهم‌السلام درمجموع ویژگی‌ها و خصائصی را برای شناخت امام در هر برهه از زمان ارائه نموده‌اند. بررسی این نکته که این ویژگی‌ها چیست و برای چه جهتی ارائه گردیده است و آیا جنبهٔ تعیینی داشته یا جنبهٔ تشخیصی، خود نوشتاری جداگانه می‌طلبد، اما در این مقاله به این مسئله توجّه می‌دهیم که در مقاطعی از تاریخ حیات ائمّه علیهم‌السلام برخی از این ویژگی‌ها در منظر شیعیان از اهمیت و اولویت دوچندانی برخوردار می‌شدند؛ به‌طوری‌که سایر ملاک‌ها و ویژگی‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده و همین امر موجب تحیّر و سرگردانی دسته‌ای از شیعیان در دستیابی به مصداق واقعی امام می‌گردیده است. علاوه بر این، گاهی برخی از شیعیان ملاکی را نزد خود معتبر دانسته و براساس آن تصمیم می‌گرفتند که حقیقت خارجی نداشت.

شاید گفته شود همین‌که اهل‌بیت علیهم‌السلام برای تشخیص امام اقدام به تبیین ملاکات می‌نموده‌اند، خود دلیلی است براینکه نصّی دال براسامی ائمه علیهم‌السلام وجود نداشته است؛ اما این استدلال پذیرفته نیست، چراکه در جواب گفته می‌شود به‌طور طبیعی اگر در شرایطی که تصریح به نام امامی که از پیش تعیین گردیده و حتی نزد برخی از خواص نیز شناخته شده باشد، ممکن نباشد، برشماری ملاک‌ها برای عموم جامعه ضرورت دارد.

۴ـ۱ـ زیدیه و مسئلهٔ دعوت علنی و جهاد

ازجمله مواردی که توانست در گرایش به مصداق امام در میان جامعهٔ شیعی منشأ اثر گردد، نوع اعتقاد زیدیه در باب امام است. ایشان براین عقیده بودند که از شرایط تعیین‌کنندهٔ امام، اظهار امامت و خروج وی برای امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در این مسیر است. اینان به‌گونه‌ای براین مسئله پای فشاری می‌کردند که سایر شرایط و لوازم امامت را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و ملاکی بود برای تشخیص محقّ و

www.noormags.ir

مبطل در خصوص مدّعی امامت. در مورد این عقیدهٔ زیدیه در *مسائل الأمامه* چنین آمده است:

اگر کسی از فرزندان فاطمه به امامت خویش فراخوانَد، آنکه در خانه نشسته و پرده بیفکند، نه امام است و نه اطاعت از او واجب.[1]

این عقیده همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نه مربوط به جناب زید ﷺ بلکه نتیجهٔ سوءبرداشت مردم و اطرافیان زید از نوع تعامل امام باقر و امام صادق ﷺ در مقابل قیام زید ﷺ بوده است و مروّج آن همان‌گونه که از مرحوم خزّاز گذشت، کسانی بودند که پس از زید و فرزندش یحیی ﷺ سردمداری زیدیان را برعهده گرفتند؛ به‌ویژه بنو حسن که در مسیر پیشبرد اهداف خویش از اعتقاد و تمایل زیدیان به قیام بهرهٔ فراوان بردند. شاهد این گفته، روایتی در کتاب *کافی* است که نشان می‌دهد زیدیه تنها وجه اختلاف خود با امام صادق ﷺ را در عدم عقیدهٔ حضرت به جهاد می‌دانسته‌اند.[2] این به آن معنا است که در باور زیدیه اگر حضرت آشکارا ادّعای امامت می‌نمود و دست به قیام می‌زد، ایشان در زیر لوای حضرت گرد می‌آمدند. گرایش زیدیه به مدعیان امامت و خارجین بر خلفای جور، تحت تأثیر این دیدگاه، شیعیان را دچار تردید می‌نمود و ایشان برای رفع این تردیدها از حضرات ﷺ چاره‌جویی و استفهام می‌نمودند؛ مانند آنچه مرحوم کلینی در مورد عبدالملک بن اعین و فضیل بن سُکَّره نقل می‌نماید.[3]

۴ـ۲ـ فرزند ارشد امام سابق بودن

یکی از ملاک‌ها در تشخیص مصداق امام فرزند ارشد بودن جانشین امام پیشین است. چنانکه از حضرات نقل شده است: «إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَة».[4]

---

۱. ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، *مسائل الأمامة*، ۲۰۰.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۹۱/۹.
۳. همان، ۶۰۱/۱.
۴. همان، ۷۱۱/۱.

www.noormags.ir

در برهه‌ای از زمان این ملاک البته به‌طور ناقص و بدون در نظر گرفتن قید ذکر شده، از منظر شیعیان ائمّه علیهم‌السلام چنان مهم و تعیین‌کننده جلوه می‌نماید که دیگر ملاک‌ها در مقابل آن رنگ می‌بازد. بارزترین این موارد تأکید بر امامت عبدالله افطح پس از امام صادق علیه‌السلام است، تنها به جهت اینکه وی از امام کاظم علیه‌السلام و سایر فرزندان حضرت صادق علیه‌السلام بزرگ‌تر بوده است. به نظر می‌رسد مؤانست جامعهٔ آن عصر با موروثی گشتن خلافت و جایگاه فرزند بزرگ‌تر در این خصوص به‌عنوان ولی عهد، در این رویکرد بی‌تأثیر نبوده است. جناب زراره آنگاه‌که از گرایش مردم به عبدالله آگاه می‌شود، عامل این مسئله را تنها فرزند ارشد بودن وی برمی‌شمرد.[1] همچنین هشام بن سالم نیز در گزارشی که از تحیّر شیعیان پس از امام صادق علیه‌السلام ارائه می‌دهد، همین مسئله را علت گرایش به عبدالله می‌داند.[2]

همان‌گونه که گذشت، شیعیان در زمان امام صادق علیه‌السلام و حیات فرزندش اسماعیل، وی را جانشین حضرت می‌دانستند. همچنین در زمان امام هادی علیه‌السلام و حیات فرزندش محمّد، وی را جانشین حضرت می‌دانستند. آن‌گونه که از روایات استفاده می‌شود و مرحوم مفید بر آن تصریح می‌کند،[3] در کنار اظهار علاقه و محبّت حضرات به فرزندانشان، بزرگ‌تر بودن ایشان نسبت به سایر فرزندان نیز در این زمینه مؤثر بوده است.

۴ـ۳ـ سنّ امام

یکی از دیگر مسائلی که توجه به آن برخی از شیعیان را در نیل به حقیقت دچار حیرت نمود، مسئلهٔ سن امام بود. به‌طور طبیعی و در ابتدای امر به نظر می‌رسد لازم است که پیشوای یک جامعه در حدی از توانایی و بلوغ اجتماعی باشد که بتواند

---

۱. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)*، ۱۵۴.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۱۹۱.
۳. مفید، محمد بن محمد، *الأرشاد*، ۲/ ۲۰۹.

www.noormags.ir

مدیریت امور را در دست بگیرد و این مهم در شرایط عادی مستلزم گذران مقدار قابل‌توجهی از عمر و کسب تجربه و علم کافی و وافی است. در این زمینه گروهی از شیعیان وقتی با صغرسن امام مواجه می‌شدند، در حیرت و سرگردانی گرفتار می‌آمدند.

گرچه این مسئله در خصوص همهٔ امامان پس از حضرت رضا علیه‌السلام صدق می‌کرد، امّا ازآنجاکه امام جواد علیه‌السلام اولین امامی بود که سنّ کمی داشت، لذا این شبهه در خصوص ایشان بیشتر رخ نمود و با حل و فصل ماجرا در مورد ایشان، دیگر دربارهٔ سایر ائمّه علیهم‌السلام مطرح نگردید. این چالش با آنکه در زمان حیات امام رضا علیه‌السلام،[1] در رابطه با امام جواد علیه‌السلام وجود داشت، پس از شهادت امام‌رضا علیه‌السلام پررنگ‌تر و مسئله‌سازتر شد.[2] طبری در *دلائل الأمامة* پس از اشاره به این مسئله چنین گزارش می‌دهد:

> وقتی عمروی به شش سال و چند ماه رسید، مأمون پدر ایشان را کشت و گروه شیعیان در سرگردانی ماندند و بین مردم اختلاف کلمه به وجود آمد. سن ابوجعفر علیه‌السلام را کم دانسته و شیعه در سایر شهرها دچار سرگردانی شد.[3]

همان‌گونه که از روایات[4] برمی‌آید، حضرات ائمه علیهم‌السلام این تردیدها را ناشی از تمرکز نا به‌جا برسن و سال و ملاک قرار دادن آن دانسته و با یادآوری ماجرای حضرت عیسی علیه‌السلام، ملاک بودن سن و سال در مسئله را رد می‌کردند.

۴ـ۴ـ عقب داشتن امام

ملاک دیگری که در برهه‌ای از زمان تمرکز بر آن برخی از شیعیان را دچار تردید و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۰۲/۲.
۲. همان، ۲۸۴/۲ و همچنین طبری، محمد بن جریربن رستم، همان، ۳۸۸.
۳. همان، ۳۸۸.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۰۲/۲.

www.noormags.ir

حیـرت نمـوده بود، مسـئلهٔ فرزند داشـتن امام بود. شـیعیان که می‌دانسـتند سلسـلهٔ امامت از نسل امام سابق تداوم می‌یابد، وقتی مشاهده کردند امام رضا علیه‌السلام با گذشت بیش از چهل سـال از عمر شریفشـان هنوز فرزند پسـری ندارد، دچار تردید شـدند؛ لذا بـه حضـرت مراجعـه می‌کـرده و در مـورد فرزنـد و جانشـین ایشـان سـؤال می‌نمودنـد. مسئله‌سـاز و محل سـؤال بودن این نکته را می‌توان از کلام صفوان بن یحیی خطاب به امام رضا علیه‌السلام برداشت نمود، در آنجا که می‌گوید:

> قبل از اینکه خداوند ابی جعفر را به شـما ببخشـد، ما همواره در این مورد از شما سؤال می‌نمودیم و شما می‌فرمودید که خداوند به من پسری عطا خواهد نمود. پس خداوند او را به شما بخشید و چشمان ما را روشن ساخت.[1]

البتـه لازم بـه ذکـر اسـت، همان‌گونـه کـه گذشـت، تبلیغـات سـوء واقفـه و همچنین عکس‌العمـل برادران و بسـتگان حضرت نسـبت بـه تولّد امام جـواد علیه‌السلام که ماجرای آن را علـی بـن جعفـر رحمه‌الله به‌تفصیـل بیـان می‌نماید، در دامن‌زدن به این چالـش، تأثیر به‌سزایی داشته است.

برابر با آنچه گذشت، معلوم شد که طبق آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام، قیام به سیف برای امر به معـروف و نهی از منکر و یا سـنّ امـام، به‌هیچ‌روی ملاک حقانیت امامت نبوده و فرزند ارشد بودن یا عقب داشتن نیز به جهت موارد خاص و به‌صورت کاربردی توسط برخـی از حضـرات علیهم‌السلام مـورد تأکیـد قـرار گرفته و در اعطـای مقام امامت به شـخص نقش محوری نداشته است.

۵ـ عامل پنجم: دوری راه

بـا توجّـه بـه شـرایط عصـر ائمّـه علیهم‌السلام، به‌طور طبیعـی فراینـد انتقـال اطلاعات بسـیار به‌کندی صورت می‌گرفت و زمان فراوانی سپری می‌گردید تا اخبار رویدادهای جاری

---

۱. همـان: «قَـدْ كُنَّا نَسْـأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السـلام، فَكُنْـتَ تَقُولُ: ‹يَهَبُ اللهُ لِي غُلَاماً› فَقَدْ و هَبَهُ اللهُ لَكَ، فَأَقَرَّ عُيُونَنَا ...»

www.noormags.ir

در گوشه و کنار پراکنده شده و به گوش همگان برسد. مسئلهٔ امامت و رهبری شیعیان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و پس از شهادت هریک از ائمّه علیهم‌السلام، مدت‌ها طول می‌کشید تا خبر آن به همهٔ شیعیان برسد و مردم متوجّه جانشین امام پیشین گردند. در روند این اطلاع‌رسانی، ممکن بود نقص و ایرادی موجب زیر سؤال رفتن اخبار گردد و مخاطبین را دچار تردید و ابهام نماید؛ خصوصاً در مواردی که مسئلهٔ جانشینی، در مرکز حضور ائمّه علیهم‌السلام، مانند مدینه، متفقٌ‌علیه نبوده و شیعیان در مناطق دوردست، پس از گذشت مدتی با اخبار متفاوتی در این‌باره مواجه می‌گشتند و آگاهی از حقیقت ماجرا، به آمدوشد فرستادگان مورد وثوق موکول می‌شد؛ این امر به‌نوبهٔ خود زمان مدیدی را می‌طلبید و به حیرت و سرگردانی شیعیان می‌افزود.

همان‌گونه که حسین بن همدان در *الهدایة الکبری* از ابوالقاسم بن صائغ بلخی نقل می‌کند، وی برای شناخت جانشین امام عسگری علیه‌السلام، وقتی اختلافات اطرافیان خود در خراسان را مشاهده می‌کند، مسیر خراسان به بغداد و از آنجا به سامراء را پیموده و در مسیر به هر گروهی که مراجعه می‌کند، مسئله را محل اختلاف فراوان می‌بیند و درنهایت پس از صرف ماه‌ها وقت و بحث با افراد مختلف به حقیقت پی برده و پس از برگشت به وطن خویش موفق می‌شود اطرافیان را به‌حق دعوت کند.[1]

مرحوم مفید نیز در *ارشاد*، آنجا که به ذکر اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام می‌پردازد، به این نکته اشاره می‌کند که پس از رحلت اسماعیل، عمدهٔ کسانی که به امامت وی قائل بودند، مگر تعدادی معدود، همگی از نظر خود برمی‌گردند. وی سپس در بیان چرایی این مسئله اشاره می‌کند که این افراد معدود، از خواص روات و نزدیکان حضرت نبودند، بلکه «کانوا مِن الأبْاعد و الاطراف».[2]

---

۱. خصیبی، حسین بن حمدان، همان، ۳۸۷ -۳۹۲.

۲. مفید، محمد بن محمد، *الأرشاد*، ۲/ ۲۱۰.

www.noormags.ir

اما شاهدی مهم که می‌توان بر این تأثیرگذاری ارائه نمود تفاوتی است که خود ائمه علیهم‌السلام بین تکلیف افراد در تشخیص مصداق امام، با توجه به فاصلهٔ مکانی ایشان نسبت به امام، قائل گردیده‌اند. وقتی محمّد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام در خصوص معرفت جانشین امام پس از فقدان وی پرسش می‌کند که آیا مردم نسبت به کسب این معرفت معذورند یا نه، حضرت اهل مدینه را غیرمعذور خوانده و سایرین را نیز براساس میزان فاصله‌ای که دارند معذور دانسته و می‌فرمایند: «أَمَّا أَهْلُ هذِهِ الْبَلْدَةِ فَلَا؛ و أَمَّا غَيرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ، فَبِقَدْرِ مَسِيرِهِم».[1]

بنابراین به‌طور طبیعی می‌توان یکی از عوامل این تحیّرات را فاصلهٔ مکانی بخشی از جامعهٔ شیعی از امام دانست. توجه به گستردگی و پراکندگی جامعهٔ شیعیان این مورد را بهتر قابل‌درک می‌نماید.

نتیجه

براساس آنچه گذشت می‌توان گفت در درجهٔ اول این فشار و اختناق حاکم بر جامعهٔ شیعی بود که منجر به مخفی و دور از دسترس ماندن احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام در خصوص اسامی ائمه علیهم‌السلام و به دنبال آن، عدم تبیین مسئلهٔ رهبری و جانشینی در مواقع موردنیاز می‌گردید. همین مهم زمینه را فراهم می‌نمود تا عوامل دیگری نیز در این خصوص خودنمایی کنند، عواملی مانند سوءاستفادهٔ خواص یا اطرافیان ایشان از جایگاه یا عملکرد خواص، بهره‌برداری‌های سوء از آموزهٔ مهدویت، سردرگمی در ملاکات و بُعد مسیر از مرکز رهبری جامعهٔ شیعیان.

البته همان‌گونه که از خلال مباحث گذشته روشن شد، باید به این نکته توجه نمود که هریک از این عوامل به‌تنهایی عامل حیرت نبوده، بلکه در کنار هم و به‌طور هم‌افزا تأثیرگذاری می‌نموده‌اند. خصوصاً در مورد عامل تقیّه اشاره شد که این ویژگی به‌عنوان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲/ ۲۷۳: «اهل این شهر (مدینه) معذور نیستند، اما اهل سایر شهرها به میزان فاصله‌ای که دارند، نسبت به معرفت امام در سعه هستند».

www.noormags.ir

اساسی‌ترین مورد، زمینه را برای میدان‌داری عوامل دیگر فراهم نموده است. توضیح اینکه اگر فضای اختناق و تقیّه تا بدان حدّ جامعهٔ شیعه را فرانگرفته بود، از سویی نصوص دال بر معرفی حضرات علیهم‌السلام به خفا نمی‌رفت و از سویی نیز، عوامل دیگر یا فرصت بروز نداشتند و یا در صورت بروز نیز با روشنگری حضرات علیهم‌السلام قابل‌رفع بود. به‌عنوان‌مثال در ماجرای قیام زید رحمه‌الله همان‌گونه که گذشت، آنچه برخی شیعیان را دچار شبهه نموده بود، عدم همراهی و حمایت علنی امام صادق علیه‌السلام با زید بود. این مسئله از سویی برخی را بر این توهّم داشت که زید در مقابل امام صادق علیه‌السلام و خود مدّعی امامت است؛ و از سوی دیگر گروهی چون مؤمن طاق را دچار این شبهه نموده بود که زید بدون اذن امام اقدام به این عمل نموده است و این همه ناشی از آن بود که حضرت نمی‌توانست به‌طور صریح و علنی حمایت خویش از زید را اعلام نماید. در مورد فطحیه نیز عامل تقیّه امام را بر آن داشت که عبدالله افطح را در وصیّت ظاهری شریک گرداند و این مسئله به‌ضمیمهٔ بزرگ‌تر بودن عبدالله نسبت به امام کاظم علیه‌السلام و سکوت و عدم موضع‌گیری حضرت، در سوگیری برخی شیعیان به امامت عبدالله مؤثر بود. در جریان واقفه نیز علاوه بر جایگاه آموزهٔ مهدویت و تأثیرگذاری خواص، فضای فشار و اختناق نیز که جامعهٔ شیعی را به منجی مشتاق‌تر می‌نمود، در مقبول واقع شدن کلام سران وقف و بروز ابهامات، تعیین‌کننده بود.

بدیهی است ائمه علیهم‌السلام نیز به جهت نقش هدایتی که بر عهده داشتند در مقابل این تردیدها آرام نگرفته و متناسب با شرایط موجود جهت رفع این تردیدها دست به اقداماتی می‌زده‌اند.

www.noormags.ir

فهرست منابع

ابن واضح، احمد بن ابي يعقوب، *تاريخ يعقوبي*، منشورات الشريف الرضي ـ قم، ۱۴۱۴ هـ.ق.

اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة في معرفة الأئمة*، بني هاشمي ـ تبریز، ۱۳۸۱ هـ.ق.

اصفهاني، ابوالفرج، *مقاتل الطالبيين*، دار الكتاب للطباعة و النشر ـ قم، ۱۳۸۵ هـ.ش.

حمیری، عبد الله بن جعفر، *قرب الإسناد*، مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام ـ قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

خزّاز قمّي، محمّد بن علي، *كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر*، بيدار ـ قم، ۱۴۰۱ هـ.ق.

خصیبی، حسین بن حمدان، *الهداية الكبري*، البلاغ ـ بیروت، ۱۴۱۹ هـ.ق.

خوئي، ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، مركز نشر فرهنگ اسلامي، ۱۴۱۳ هـ.ق.

سبحاني، جعفر، *بحوث في الملل و النحل*، مؤسسه امام صادق عليه‌السلام ـ قم، ۱۴۱۰ هـ.ق.

شهرستاني، محمّد بن عبدالكريم، *الملل و النحل*، دارالمعرفة ـ بيروت، بی‌تا ج ۱ ص ۱۶۹.

صدوق، محمّد بن علي بن بابويه، *كمال الدين و تمام النعمة*، اسلاميه ـ تهران، ۱۳۹۵ هـ.ق.

ـــــــــ، *من لا يحضره الفقيه*، جامعه مدرسين ـ قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

صفار، محمّد بن حسن، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد* صلی‌الله‌علیه‌وآله، كتابخانه آية الله مرعشي ـ قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج على أهل اللجاج*، نشر مرتضي ـ مشهد، ۱۴۰۳ هـ.ق.

طبرسي، فضل بن حسن، *اعلام الوري باعلام الهدي*، چاپ سوم، اسلاميه ـ تهران، ۱۳۹۰ هـ.ق.

طبري، محمّد بن جرير بن رستم، *دلائل الامامة*، بعثت ـ قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

طوسي، محمّد بن حسن، *اختيار معرفه الرجال* (رجال كشي)، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ هـ.ق.

ـــــــــ، *الغيبة / كتاب الغيبة للحجة*، دار المعارف الاسلامية ـ قم، ۱۴۱۱ هـ.ق.

عسقلاني، ابن الحجر، احمد بن علي، *فتح الباري شرح صحيح البخاري*، دار المعرفة ـ بيروت، بی‌تا.

كليني، محمّد بن يعقوب، *الكافي*، دارالحديث ـ قم، ۱۴۲۹ هـ.ق

www.noormags.ir

كوراني، علي، معجم *أحاديث الإمام المهدي* عليه‌السلام، مؤسسه معارف اسلامي ـ قم، ۱۴۱۱ هـ.ق
مازندرانی، محمّد صالح بن احمد، *شرح الكافي*، المكتبة الاسلامية ـ تهران، ۱۳۸۲ هـ.ق
مجلسی، محمّدتقی بن مقصودعلی، *روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه* (ط ـ القديمة)، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور ـ قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۶ ق.
مجلسي، محمّد باقر، *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول*، ۱۴۰۴ هـ.ق.
ـــــــــ، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار* عليهم‌السلام، دار احياء التراث العربي ـ بيروت، ۱۴۰۳ هـ.ق.
مسعودي، علي بن الحسين، *اثبات الوصية*، انصاريان ـ قم، ۱۴۲۶ هـ.ق.
مفيد، محمّد بن محمّد، *الارشاد في معرفة حجج الله علي العباد*، كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ هـ.ق.
ـــــــــ، *الامالي*، كنگره شيخ مفيد ـ قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
ـــــــــ، *الفصول المختارة*، كنگره شيخ مفيد ـ قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
ناشی اکبر، عبدالله بن محمّد، *مسائل الامامة*، ترجمه ایمانی، علیرضا، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب ـ قم، ۱۳۸۶ هـ.ش.
نوبختي، حسن بن موسي، *فرق الشيعة*، دار الاضواء ـ بيروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.
نوری، حسین بن محمّد، *مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل*، آل البيت ـ قم، ۱۴۰۸ هـ.

www.noormags.ir

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

www.noormags.ir